

حکایت چيستی زیبایی در غزل‌های سعدی (بحثی در فلسفه هزار دیدگاه سعدی)^۱

اصغر دادبه

در آمد

این سال‌ها برخی از محققان در سخنانشان و در نوشته‌هایشان، از اصطلاح «زیبایی‌شناسی سخن‌پارسی» استفاده کرده‌اند و می‌کنند. مرادشان از زیبایی‌شناسی سخن‌پارسی، تحلیل شعر فارسی از دیدگاه بدیعی و بیانی و به طور کلی از دیدگاه بلاغی است. از این دیدگاه بازشناسی و بیان این معنا که - فی‌المثل - «عهد» در مصراع دوم این بیت حافظ:

دی می‌شد و گفتم صنما عهد به جا آرگفتا: غلطی خواجه، در این عهد وفانیست‌موهم
دو معناست: (۱) روزگار، (۲) پیمان نکورویان، تحلیل زیبایی‌شناختی بیت یا نگرش بر بیت از دیدگاه زیبایی‌شناسی است. هم‌چنین تحلیل زیبایی‌شناختی و نگرش از دیدگاه زیبایی‌شناسی است توضیح این‌معنا که حافظ از یک سو و در یک معنا اشاره کرده است

به سخن همیشگی شاعرانه مبنی بر بی‌وفایی زیبارویان، نازنکویان و نیاز دلدادگان و از سوی دیگر و در معنای دیگر (=روزگار) به نقدی اجتماعی و اخلاقی پرداخته است و کوشیده است تا از زبان صنمی عهدشکن از تنزلی اخلاقی، که همانا فراموشی فضیلت وفا و ازدست نمان این فضیلت است سخن بگوید و بدین‌سان هشدار می‌دهد، چنان که در بیتی دیگر از یک غزل، دردمندانه از این تنزل و از این افول و انحطاط سخن گفته است:

وفا مجوی ز کس و سخن نمی‌شنوی به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش

چنین است آن گاه که به تحلیل شعر از دیدگاه بیانی می‌پردازیم و تشبیه‌ها، استعاره‌ها، کنایه‌ها، مجازها و نمادهای آن را باز می‌نماییم، یا از زاویه دانش معانی از غرض ثانوی سخن شاعرانه سخن می‌گوییم و یا حتی آن گاه که وزن عروضی بیتی را باز می‌نماییم که جمله، به اصطلاح تحلیل زیبایی شناختی سخن پارسی است... اما حکایتی که من می‌خواهم از آن سخن بگویم، حکایتی دیگر است، حکایتی است که شاید وجهی از آن تحلیل زیبایی شناختی در معنایی باشد که از آن سخن رفت، چرا که زیبایی‌شناسی (استاتیک) و به تعبیر دقیق‌تر و کامل‌تر «زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر»، شاخه‌ای از دانش‌های فلسفی که در آن مسایل ویژه‌ای مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. از آن جا که هیچ انسانی بی‌فلسفه نیست که فلسفه نتیجه تفکر و اندیشیدن است، هیچ هنرمندی هم بی‌فلسفه هنر نیست، یعنی که به ناگزیر در مسایل مختلف زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر دارای نظریه یا پیرو نظریه‌ای است و سعدی، هنرمند هنرمندان و شاعر شاعران نیز از این قاعده مستثنی نمی‌تواند بود و من بر آنم تا در این مقال و در این مقاله از دیدگاه استاد سخن که به حق سخن او حد زیبایی است در یکی از مسایل زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر سخن بگویم؛ در مسئله ماهیت یا چیستی زیبایی. بنابراین سخنان خود را به دو بخش تقسیم می‌کنم. در بخش نخست، نگاهی می‌کنم به زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر و مسایل مطرح در این دانش فلسفی را به کوتاهی باز می‌نمایم و بر مسئله ماهیت یا چیستی زیبایی تأکید می‌کنم و با تفصیل بیشتری از آن سخن می‌گویم و در بخش دوم با تأمل

در غزل‌های سعدی دیدگاه‌های این شاعر شیفته زیبایی را، ضمن طرح و تحلیل ابیاتی چند، تفسیر می‌کنم.

۱. بخش نخست، نگاهی به زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر^۲

زیبایی‌شناسی، به‌طور عام، به بحث از زیبایی می‌پردازد و فلسفه هنر به‌طور خاص به بیان دقیق‌تر از آن‌جا که زیبایی، بر حسب آن که ساخته دست بشر باشد یا نباشد، به دو قسم طبیعی و مصنوعی، تقسیم می‌شود و زیبایی مصنوعی هم، که ساخته دست بشر است، خود شامل زیبایی صنعتی (مثل به‌کارگیری زیبایی - مثلاً - در بسته‌بندی‌ها در کار عرضه کالا) و زیبای هنری (= هنرها = هنرهای زیبا) می‌گردد. با این توضیح و با عنایت به این طبقه‌بندی اکنون می‌توانیم بگوییم که زیبایی‌شناسی، دامنه‌ای گسترده‌تر از فلسفه هنر دارد؛ زیبایی‌شناسی به بحث از انواع زیبایی می‌پردازد: زیبایی طبیعی (مثل زیبایی‌هایی که در طبیعت است فی‌المثل زیبایی یک گل یا یک کوه) و زیبایی مصنوعی اعم از صنعتی و هنری اما فلسفه هنر، چنان‌که از نام آن پیداست، به بحث از گونه خاص از زیبایی، یعنی زیبایی هنری، اختصاص دارد. بدان سبب که «ماهیت زیبایی» یا «چیستی زیبایی» یکی از مسایل فلسفه هنر است. در این مقال، بحث به مسایل فلسفه هنر محدود می‌گردد و چنان‌که گفته آمد بر مسئله چیستی زیبایی تأکید می‌شود. از فلسفه هنر و فلسفه‌های مربوط به دیگر دانش‌ها، مثل فلسفه فیزیک، فلسفه اقتصاد، فلسفه زبان و همانندان آنها به فلسفه علوم، فلسفه کاربردی و نیز به فلسفه مضاف تعبیر شده است و این از آن روست که این فلسفه‌ها اولاً، مربوط است به علوم: علم فیزیک، علم اقتصاد و...؛ ثانیاً، در علوم به کار می‌رود و مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ ثالثاً، از جهت زبانی (دستور زبان) همواره واژه فلسفه در عناوین مربوط به این گونه فلسفه‌ها، مضاف است و نام علم، مضاف‌الیه: فلسفه زبان = فلسفه: مضاف / زبان: مضاف‌الیه... و فلسفه هنر نیز یکی از این فلسفه‌هاست. فلسفه‌های علوم یا فلسفه‌های مضاف، محصول عصر جدید و به ویژه

حاصل تحولات علمی و فلسفی سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی است. البته طرح این فلسفه‌ها به صورت دانشی مستقل، محصول و حاصل سده‌های اخیر است و ریشه‌های آنها را، یا صورت نامستقل آنها را در فلسفه‌های کهن در یونان و نیز در فلسفه اسلامی - ایرانی خودمان می‌توان یافت و در این میان بحث از زیبایی و به تبع آن گونه‌ای فلسفه هنر یا ریشه‌ها و زمینه‌های آن، حکایتی دیگر دارد و حضور و وجود آن در اندیشه‌های ایرانی و یونانی مسلم‌تر و آشکارتر است که بحث از زیبایی و هنر از فلسفه‌هایی که رنگ عرفانی و اشراقی دارند، جدایی‌ناپذیر است و به هر حال این سخن که «هیچ چیز زیر آسمان نبود تازه نیست» با نگاهی راست است و درست... باری از این حکایت‌ها بگذرم که سخن می‌شود بلند و مباحثی است فراتر از این مقال و مقالت... پرسش‌های بنیادی و مسایل اساسی در این فلسفه‌ها و نیز در فلسفه هنر - که مورد تأمل و بحث ماست - پرسش‌هایی است محدود که شاید بتوان آنها به سه - چهار پرسش و مسئله بازگرداند:

۱. پرسش از هستی یا وجود زیبایی؟ = مسئله هستی‌شناسی زیبایی ۲. پرسش از چیستی یا ماهیت زیبایی؟ = مسئله ماهیت‌شناسی یا چیستی زیبایی ۳. پرسش از کجایی زیبایی (= هنر)؟ = مسئله منشأ یا سرچشمه هنر ۴. پرسش از «برای چیست»؟ = مسئله ارزش و هدف شعر و هنر ۲.

پیدا است که پاسخ دادن به هر یک از این پرسش‌ها و پرداختن به هر یک از این مسایل، دست کم مقال و مقالاتی مستقل می‌طلبد. من می‌کوشم تا نخست، به پرسش‌های اول، سوم و چهارم، به کوتاهی و به اجمال پاسخ بدهم و سپس با تفصیلی نسبی به پرسش دوم، یعنی به مسئله چیستی زیبایی پردازم.

۱. ۱. گزارش اجمالی: شامل مباحث هستی‌شناسی هنر، منشأ هنر و ارزش شعر و

هنر:

الف. هستی‌شناسی زیبایی

بحث وجود یا هستی و مسئله وجودشناسی یا هستی‌شناسی (Onthology) مهم‌ترین بحث فلسفی است، بحثی که از دو فلسفه افلاطون و ارسطو و سپس در فلسفه ایرانی - اسلامی خودمان اهمیتی ویژه داشته و پس از حمله و هجوم متفکران غرب، از رنسانس و در عصر جدید بدان همچنان در جنب مسئله مهم و عمده فلسفی در عصر جدید، یعنی مسئله شناخت‌شناسی (Epistemology) هم چنان مورد بحث و بررسی است... هستی زیبایی و هستی‌شناسی در فلسفه هنر از مسایل مهم این فلسفه است. اگر به زبان فلسفه خودمان و با اصطلاحات فلسفه ایرانی اسلامی سخن بگوییم بحث هستی‌شناسی زیبایی، حکایت تبیین این معناست که ارزش‌ها (= نیک و بد، زیبایی و زشتی) به طور عام و زیبایی به طور خاص از چه نوع وجود یا هستی برخوردارند؟ وجود عینی یا وجود ذهنی؟ و یا در ارتباط ذهن و عین است که زیبایی هستی و معنی می‌یابد؟ کدامین؟ حتی می‌توان با عنایت به طبقه‌بندی چهارگانه وجود، یعنی تقسیم وجود به عینی، ذهنی، لفظی و کتبی از هستی لفظی و کتبی زیبایی هم سخن گفت^۴

ب. مسئله منشأ هنر

پرسش از این معنا که منشأ و خاستگاه هنر چیست، چنان که اشارت رفت، یکی از پرسش‌های بنیادی در فلسفه هنر است آیا منشأ هنر آسمانی است یا زمینی؟ آیا هنر از تجربه به بار می‌آید و چونان هر دانش دیگر آموختنی و اکتسابی است یا امری است از نوع وحی و از مقوله الهام؛ همه این پرسش‌ها، در طول تاریخ، پاسخ یافته است. مجموعه پاسخ‌ها را می‌توان ذیل دو عنوان گرد آورد؛ چرا که مجموعه پاسخ‌ها حاصل دو گونه تبیین و دو گونه توجیه است: تبیین و توجیه مابعدالطبیعی (= متافیزیکی)؛ و تبیین و توجیه علمی:

۱. **تبیین مابعد الطبیعی:** بر بنیاد این تبیین، منشاء هنر، عالم بالاست و هنرمند در جریان خلق هنر با عالم بالا ارتباط می‌یابد. این ارتباط در حالتی خاص، که گونه‌ای حالت بیخودی است، تحقق می‌یابد. نظامی از این حالت به «پریشان شدن از آتش فکرت» تعبیر کرده است و از این ارتباط به «خویشاوندی با ملک (=فرشته)». پیش از نظامی، افلاطون، بر حالت بیخودی شاعرانه و خلق شعر در این حالت تأکید کرده است. آراین نظریه، یعنی از نظریه مابعدالطبیعی به نظریه وحی و الهام تعبیر می‌شود و آن‌سان که نظامی تصریح می‌کند «سخن پروری (= شاعری) سایه‌ای است از پیغمبری و شاعران چونان پیامبران در صف وحی و الهامند؛ پیامبران پیشاپیش این صف حرکت می‌کنند و شاعران در پی آنان در حرکتند»، یعنی که به هر دو الهام می‌شود شاعران ما طرفدار سرسخت تبیین مابعدالطبیعی در زمینه منشاء هنر به شمار می‌آیند و آشکارا از این معنا سخن می‌گویند که شعر به آنها الهام می‌شود.

۲. **تبیین علمی:** در برابر تبیین مابعدالطبیعی، تبیین‌هایی است که می‌توان از آنها به تبیین علمی تعبیر کرد. طرفداران این دیدگاه، سرچشمه شعر و هنر را، نه در آسمان که در زمین می‌جویند. بعضی از آنها در توجیه نظریه خود بر دیدگاه‌های روان‌شناختی تکیه می‌کنند و از روان‌شناسی کمک می‌گیرند. بدین ترتیب که می‌کوشند تا «گریزه‌ای هنر آفرین» بجویند و شعر و هنر را معلول آن غریزه به شمار آورند، چنان که فی‌المثل ارسطو بر غریزه تقلید و محاکاه پای می‌فشارد، اسپنسر و شیلر از غریزه بازی به عنوان غریزه هنرآفرین سخن می‌گویند، کانت، از غریزه تزیین و فرود از غریزه جنسی و تناسلی... ماده‌گرایان (= ماتریالیست‌ها) از نیاز مادی و از تجربه حسی به عنوان خاستگاه هنر سخن می‌گویند. به نظر آنان، پدیده‌های فرهنگی و از جمله هنر، نتیجه نیازهای مادی انسان است. آنان به منظور تبیین و توجیه دیدگاه خود هنرآفرینی انسان اولیه را مورد تأمل قرار می‌دهند و به عنوان مثال می‌گویند بدان سبب انسان اولیه بر

دیوار غارها نقاشی می‌کرد که نیازهای خود را برآورد. گمان می‌کرد - فی‌المثل - اگر عکس گوزن را بر دیوار غار بکشد، در حالی که تیری در سینه او فرو رفته است به گاه شکار موفق خواهد شد تیر یا نیزه بر سینه حیوان بزند و او را از پای درآورد و چنین بود که آرام آرام نقاشی معنی پیدا کرد. رقص و آواز و شعر نتیجه حرکات ویژه و سرودخوانی دسته‌جمعی است که - مثلاً - با هدف دور کردن ارواح خبیثه انجام می‌شد و چنین است حکایت خاستگاه دیگر هنرها که هر یک بدان سبب به وجود آمد که برآورنده یکی از نیازهای مادی انسان بود. نقش تکرار و تمرین و تجربه در این نظریه روشن است... در جنب این دو نظریه دیدگاهی دیگر در زمینه تبیین خاستگاه هنر در خور توجه است و آن نظریه‌ای است که بر طبق آن اولاً، هنر و از جمله هنر شاعری چونان هر عمل و هر کار دیگر (مثلاً چونان خیاطی یا رانندگی) یاد گرفتگی و اکتسابی است و می‌توان شاعر شد همان گونه که می‌توان خیاط شد؛ ثانیاً: «ناخودآگاه» انسان در این کار نقش ویژه‌ای دارد و الهام بخش شاعر است. بدین معنا که مجموع آموخته‌های شاعر در ناخودآگاه او ثبت و ضبط می‌شود و در وضعی خاص بدانگاه که شاعر آهنگ سرودن شعر می‌کند الهام بخش او می‌شود و بدین سان اگر در تبیین مابعدالطبیعی، منشاء الهام، بیرون از انسان و درعالم بالاست بر طبق این نظریه، منشاء الهام در خود شاعر است و همانا ناخودآگاه اوست.^۷

ج. مسئله ارزش شعر و هنر

این پرسش که «هنر برای چیست؟» و «شعر به چه کار می‌آید؟» و برای انسان چه فایده‌ای دارد، به ظاهر آسان‌ترین و ساده‌ترین و به واقع و به باطن دشوارترین پرسشی است که می‌توان مطرح کرد. در جایی که سود معنایی جز سود مادی ندارد و «برای چیست» پاسخی جز «برای سود مادی» نمی‌یابد از ارزش شعر سخن گفتن و آن را چونان علم لازمه زندگی دانستن اگر محال نباشد، سخت دشوار است. باری اگر در تنوع نیازهای

انسان تأمل کنیم و بپذیریم که نیازهای عاطفی انسان اگر پر اهمیت‌تر از نیازهای دیگر او نباشد، کم‌اهمیت‌تر از آنها نیست. پرسش بنیادی «شعر و هنر برای چیست؟» به پاسخ شایسته خود می‌رسد و معنای سخن شارل بودلر، شاعر فرانسوی هرچه بیشتر روشن می‌شود که: «بی آب و نان ممکن است ساعت‌ها و بساروژها زیست، اما بی شعر هرگز!»

۲.۱. گزارش تفصیلی: و آن گزارشی است در زمینه ماهیت یا چیستی زیبایی و هنر که مورد توجه خاص ما در این مقال و در این مقاله است. مراد از زیبایی در این مقام همانا زیبایی هنری یا هنرهای زیباست و شعر، هنری از جمله هنرهای زیبا. بنابراین در بحث از ماهیت یا چیستی زیبایی از یک سو می‌توان از جنس زیبایی یا زیبایی به عنوان جنس بحث کرد و از سوی دیگر از نوع خاص زیبایی، یا زیبایی به عنوان نوع که در بحث مامراد نوع شعر است، بنابراین بحث را تحت دو عنوان - چیستی زیبایی و چیستی شعر - پی می‌گیریم.

الف. چیستی زیبایی: از دیرباز اندیشمندان بدین پرسش که «زیبایی چیست؟» یا «یک چیز چرا زیباست؟» توجه کرده‌اند و کوشیده‌اند تا بدان پاسخ بدهند. از آن جا که عادت بر این جاری است که حکایت را از یونان آغاز کنند من نیز، فعلاً، از یونان آغاز می‌کنم و همانند موارد دیگر - موارد دیگر فلسفی - به سخن افلاطون و ارسطو گوش فرا می‌دهم و از دو دیدگاه، که یکی موسوم است به دیدگاه مابعدالطبیعی و دیگری موسوم است به دیدگاه تجربی (علمی) سخن می‌گویم:

۱. **دیدگاه مابعدالطبیعی،** که دیدگاه افلاطونی است،^۱ رسم یا دست کم، چنان است که چون از یونان آغازکنند این دیدگاه را به افلاطون منسوب می‌دارند و بر بنیاد مبانی فلسفی فکری او به تبیین این دیدگاه می‌پردازند، در حالی که افلاطون وامدار ایران است و تحت تأثیر شدید اندیشه‌های زردشت و لاجرم درزیبایی‌شناسی نیز از این اندیشه‌ها متأثر است. در نظام فکری افلاطون نظریه معروف به نظریه «مُثل (= Ideas)» اساس و

بنیاد است و بر طبق نظریه مُثُل، اصل و حقیقت هرچیز، از جمله اصل و حقیقت زیبایی را در عالم مُثُل، که همان عالم ارواح جهان مجرد است، باید بازجُست که در یک کلام و به تعبیر میرفندرسکی، متفکر عصر صفوی، «صورتی در زیر دارد آن چه در بالاستی».

افلاطون از «آن چه در بالاستی» و مجرد است و کلی، به «مُثُل» تعبیر می‌کند و اعلام می‌دارد هر نوع موجود که در این جهان - جهان مادی - است یک مثال یا یک ایده‌دارد که اصل آن نوع است. بنابراین به شمار انواع موجودات، اعم از جماد و نبات و حیوان و حتی مفاهیم و معانی، ایده یا مثال در عالمی که از آن به عالم مُثُل تعبیر می‌شود، موجود است. مثال‌ها یا ایده‌ها، اصلند و موجودات این جهانی، فرع؛ مثال‌ها، علتند و موجودات این جهانی، معلول و به زبان تشبیه و تمثیل مثال‌ها اصلند و موجودات این جهانی، عکس و سایه و پرتو. زیبایی، زیبایی‌ها و موجودات زیبا نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ خواه زیبایی‌های طبیعی اعم از پدیده‌های زیبای طبیعت و موجودات زنده زیبا، به ویژه مردم‌زیباروی یا زیبا رویان، خواه زیبایی‌های هنری یا هنرهای زیبا، اعم از شعر و موسیقی و معماری و آوای خوش و نقاشی و دیگر هنرها... حکایت چنین است جمله، پرتو مثال یا ایده زیبایی هستند و هریک به نسبتی از آن مثال و از آن ایده بهره‌مند شده‌اند، یعنی که زیبا هرچه زیباتر باشد از ایده زیبایی بهره بیشتری برده است. بالاتر از حکایت مثال و ایده زیبایی، آن سان که افلاطون تصریح می‌کند، مثال‌ها (=ایده‌ها) نیز خود مثال‌های برتر و کامل‌تری دارند و جهان مُثُل، به زبان تشبیه، چونان مخروط است که از یک قاعده آغاز می‌شود، به سوی بالا می‌رود و هرچه بالاتر می‌رود محدودتر و باریک‌تر می‌شود تا سرانجام به یک نقطه، که همانا نوک مخروط است، پایان می‌یابد. نوک مخروط (یا هرم) مُثُل - مثال اعلی نامیده می‌شود که خیر مطلق، حقیقت مطلق و زیبایی مطلق است که آن جا خیر و حقیقت و زیبایی به وحدت می‌رسند و با این نگرش و بر این بنیاد، آن سان که عرفای طرفدار عشق و وحدت وجود تصریح می‌کنند، جمله زیبایی‌ها پرتوهای زیبایی مطلقند و دراصل حاصل «یک فروغ روی او»^۱ و چنین است که اگر بپرسیم و

بپرسند: زیبایی چیست؟ پاسخ می‌دهند: «زیبایی، پرتو مثال زیبایی، یا پرتو زیبایی مطلق است» و اگر پرسیده شود: چرا یک چیز زیباست؟ پاسخ آن است که: «چون از مثال زیبایی بهره‌مند شده، یا چون از زیبایی مطلق بهره برده است» و بدین‌سان چیستی‌زیبایی از دیدگاه مابعدالطبیعی (= دیدگاه افلاطونی و عرفانی) تبیین و توجیه می‌شود و شگفت نیست که فی‌المثل - چون مولانا می‌خواهد از منشاء آسمانی موسیقی سخن بگوید و بدین پرسش پاسخ دهد که: چرا آوای موسیقی دلنشین و زیباست؟ به اقتضای شیوه شاعرانه دو نمونه ساز - سُرنا و دهل - را مثال می‌آورد و از «ناقورکُل» که تعبیری است از ایده یا مثال سازها، سخن می‌گوید و سرانجام نغمه و آواز خوش این دو ساز را جلوه ناقورکُل یا پرتو ایده سازها می‌شمارد^۱ و بدین‌سان به تبیین زیبایی آواهای خوش از دیدگاه مابعدالطبیعی می‌پردازد.

۲. دیدگاه تجربی (علمی)، که دیدگاه ارسطویی است، یا دست کم همان گونه و به همان دلایل که دیدگاه مابعدالطبیعی به افلاطون منسوب می‌شود دیدگاه تجربی (علمی) هم به شاگرد وی، ارسطو منسوب می‌گردد. اگر افلاطون همواره روی به آسمان داشت، ارسطو روی از آسمان برتافت و به زمین توجه کرد. گفته‌اند و نوشته‌اند که در کلیسای واتیکان نقاشی هست از رافائل که در آن افلاطون در حالی که با انگشت اشاره خود به آسمان اشاره می‌کند، نقش شده و ارسطو در حالی که به زمین اشاره می‌کند. رافائل خواسته است تا از طریق این نقاشی نگرش کلی و حرکت بنیادی این دو فیلسوف را نشان دهد. سخن ارسطو هم در نقشه استاد خود، افلاطون مشهور است؛ این سخن که: «حقیقت را بیش از استاد خود، افلاطون، دوست می‌دارم». ارسطو این سخن را در نقد نظریه مُثُل افلاطونی - که همانا بنیادی‌ترین نظریه افلاطون و اساس همه نظریه‌های اوست - بیان می‌کند و بدین‌سان، به آن گونه نگرش روی می‌آورد که در برابر نگرش مابعدالطبیعی افلاطونی از آن به نگرش تجربی - عملی تعبیر می‌شود. از این دیدگاه بود که ارسطو اعلام

کرد که سرچشمه زیبایی، علت زیبابودن یک چیز زیبا و حکایت چستی زیبایی را، نه در آسمان که در زمین و در قلمرو تجربه باید جستجو کرد. به نظر ارسطو رمز و راز زیبایی در «تناسب و هماهنگی اجزا» است و یک چیز، یا یک کل بدان سبب زیباست که اجزای تشکیل دهنده آن هماهنگ و متناسب باشد. بر طبق این دیدگاه اگر بپرسیم و اگر بپرسند که: زیبایی چیست؟ پاسخ آن است که: زیبایی، تناسب و هماهنگی است؛ تناسب و هماهنگی اجزا و اگر بپرسیم که: چرا یک چیز زیباست؟

پاسخ آن است که: چون اجزای تشکیل دهنده آن، متناسب، موزون و هماهنگ است. بر این بنیاد پیکری زیباست که اندام‌های آن متناسب باشد با پیکری زیباست که اندام‌های آن متناسب باشد؛ پیکره‌ای (=مجسمه‌ای) زیباست که اجزای آن متناسب باشد؛ آهنگی زیباست که عناصر آن موزون باشد^۱ و....

ب. چستی شعر: شعر، چنان که اشارت رفت، یکی از زیبایی‌های هنری یا یکی از هنرهای زیباست. زیبایی، به عنوان جنس دارای انواعی است که یکی از آنها نوع شعر است. به بیان دیگر زیبایی، چنان که گاه در هیأت آواها و آهنگ‌ها متجلی می‌شود، گاه در هیأت الفاظ موزون جلوه‌گر می‌گردد. بر آن نیستم تا از حکایت شعر و از تعاریف آن - که بسیار سخن گفته‌اند - سخن بگویم. تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که تعاریف شعر، جمله به دو تعریف باز می‌گردد: یکی، تعریف محتوایی که از دیدگاه فلسفی طرح می‌شود و شعر این‌گونه تعریف می‌گردد: «کلام مُخَيَّل (= خیال‌انگیز)»؛ دوم، تعریف لفظی یا صوری که از دیدگاه ادبی بیان می‌شود و شعر را این‌سان در قالب تعریف می‌ریزد: «کلام موزون و مقفی»... موزونیت، همان حکایت تناسب و هماهنگی است که شعر اگر شعر باشد به ناگزیر، گونه‌ای موزونیت، یعنی گونه‌ای هماهنگی و تناسب در آن هست... به برکت علوم بلاغی، از عروض تا معانی و بیان و بدیع، نیز شعر به گونه‌ای تناسب و هماهنگی می‌رسد و بدین سان علوم بلاغی، به عنوان بخشی از زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر، مجال

بروز ظهور می‌یابد و این، خود حکایتی است که مجالی دیگر می‌طلبد و بحث آن در این مختصر نمی‌گنجد.

۲. بخش دوم، غزل‌های سعدی، آئینه زیبایی

هر چند سعدی زیبایی معشوق خود را حدّ زیبایی دانسته است و سخندانی خود را حدّ سخندانی، امّا کیست که نپذیرد و کیست که نداند غزل‌های سعدی، از دیدگاه زیبایی‌شناسی، حدّ زیبایی نیز هست و پیداست که شاعری هنرمند که سخنش حدّ سخندانی و زیبایی است، در زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر نیز صاحب‌نظر است و می‌تواند با تأمل و جستجو در سخن او نظریاتش را در فلسفه هنر باز یافت و باز شناخت و به تدوین دیدگاه‌های او در فلسفه هنر پرداخت... در این مقال و در این مقاله، به جستجوی یکی از مسایل فلسفه هنر در غزل‌های سعدی می‌پردازیم؛ مسئله ماهیت یا چیستی زیبایی و به عنوان نمونه به ذکر ابیاتی چند می‌پردازیم؛ ابیاتی که آئینه ماهیت زیبایی و باز نماینده چیستی زیبایی است...

پیش از آن که به ذکر نمونه‌ها بپردازیم، بایسته است تا بدین پرسش پاسخ دهیم که با توجه به دیدگاه‌های مابعدالطبیعی و تجربی (= علمی) در زمینه چیستی زیبایی و با عنایت به نظریات افلاطونی و ارسطویی دیدگاه‌شاعران ما کدام است؟ آنان کجا ایستاده‌اند و به کدام نظریه روی آورده‌اند و بر کدام دیدگاه درنگ کرده‌اند؟ پاسخ آن است که همان‌جا که حکمای ما ایستاده‌اند یعنی که شیوه شاعران ما در اخذ و اقتباس دیدگاه‌ها در زمینه چیستی زیبایی درست و راست به اخذ و اقتباس حکمای ما در این ابوب می‌ماند. توضیح سخن آن که برطبق یک طبقه بندی زیبایی و خیر دو ارزش مثبت است که یکی در دانش اخلاق مورد بحث قرار می‌گیرد و یکی در دانش زیبایی‌شناسی و این دو، ذیل عنوان کلی ارزش‌شناسی قرار می‌گیرد. حکمای ما در طراحی نظریه‌های اخلاقی هم از دیدگاه‌های افلاطونی متأثر شده‌اند و هم از دیدگاه‌های ارسطویی، مکتب

اخلاقی، فی‌المثل، کتاب‌اخلاق ناصری، گواه مدّعی ماست و این گونه تأثر و این گونه اخذ و اقتباس را در کار شاعرانمان در اخذ و اقتباس دیدگاه‌ها در زمینه چستی زیبایی شاهد توانیم بود. چنین می‌نماید آنان، به ویژه سعدی، دیدگاه افلاطونی و ارسطویی در زمینه چستی زیبایی را مکمل یکدیگر می‌دیده‌اند. تأمل در غزل‌های سعدی، روشنگر این حقیقت است. شاید بتوان به موضوع چنین نگرینست که پدیده‌های زیبا و به تعبیر دقیق‌تر پدیده‌های هنری که پرتوهای زیبایی مطلقند و هر یک به نسبتی از سرچشمه زیبایی بهره برده‌اند، در شکل و هیأتی نمودار می‌شوند که تناسب و هماهنگی اجزا لازمه وجودی آنهاست و چنین است که دو دیدگاه، در سخن سعدی به یکدیگر می‌پیوندند و به مثابه دیدگاهی تازه جلوه گر می‌شود.

و اما طرح نمونه‌ها! نخست، به ذکر نمونه‌هایی می‌پردازیم که جلوه‌گاه دیدگاه افلاطونی است و سپس نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم که بر بنیاد دیدگاه ارسطویی شکل گرفته و به گروه اول نام ابیات افلاطونی می‌دهیم و گروه دوم را ابیات ارسطویی می‌نامیم:

الف. ابیات افلاطونی: ابیات افلاطونی ابیاتی است که در آنها نظریه عرفانی - افلاطونی آشکار است. در این ابیات، به گونه‌ای بیان می‌شود که حُسن و جمال و زیبایی زیبارویان، پرتو زیبایی مطلق با پرتو جمال حق است. این معنایی است که عارفان حقیقت‌بین با همه وجود می‌بینند و کوتاه نظران ظاهرنگر از آن غافلند، مثل:

۱. چشم‌کوتاه نظران بر ورق صورت خوبان خط‌همی بیند و عارف قلم‌صنع‌خدارا^{۱۲}

(۶/۱۰)

۲. همه‌رادیده به رویت نگران است، ولیکن خودپرستان ز حقیقت‌نشناسند هوا را

(۶/۱۱)

۳. مرد تماشای باغ حُسن تو سعدی است دست فرومایگان بر نند به یغما

(۳/۱۰)

۴. آن که می‌گوید نظر بر صورت خوبان خطاست او همین صورت همی بیندز معنی غافل است
(۷۳/۸)

۵. باور مکن که صورت او عقل من بُبرد عقل من آن ربود که صورت نگار اوست
(۹۳/۶)

۶. گر دیگران به منظر زیبا نظر کنند ما را نظر به قدرت پروردگار اوست
(۹۳/۷)

این ابیات، فقط و فقط نمونه‌هایی است بیانگر دیدگاه افلاطونی - عرفانی در زمینه چیستی زیبایی...

ب. ابیات ارسطویی: ابیاتی که در آن‌ها، آشکارا، چیستی هنر از دیدگاه تجربی - علمی سخن می‌رود و اعلام می‌دارد که زیبایی، یعنی «تناسب اجزا» و به تعبیر هنرمندانه سعدی یعنی «حُسن ترکیب». سعدی درغزلی به مطلع:

اگر تو فارغی از حال دوستان، یارا فراغت از تو میسر نمی‌شود ما را...
با ابداع تعبیر «حسن ترکیب» در معنای «هماهنگی و تناسب اجزا» دیدگاه موسوم به دیدگاه ارسطویی را در زمینه چیستی زیبایی این سان می‌پرورد:

به جای سرو بلند ایستاده بر لبِ جوی چرا نظر نکنی یار سرو بالا را،
شمایلی که در اوصافِ حُسنِ ترکیبش مجال نطق نمائند زبان گویا را
(۴/۴۵)

در نمونه‌هایی دیگر از این دست تأمل کنیم:

۱) تو آن درخت گلی کاعتدال قامت تو بُبرد قیمت سرو بلند بالا را
(۵/۵)

در بیت بالا شاعر ضمن به کار بردن «اعتدال قامت» در معنای زیبایی شناسانه «حسن ترکیب» یا «تناسب اندام» قامت معشوق را با سرو - که نمونه اعتدال است - می‌سنجد و قامت معشوق را موزون‌تر و متناسب‌تر از سرو می‌شمارد.

۲) متناسبند و موزون حرکات دلفریبت متوجه است با ما سخنان بی‌حسیبت
(۲۹/۱)

در بیت بالا دلفریبی حرکات معشوق، معلول تناسب این حرکات انگاشته شده؛ همان تناسب که علت زیبایی و دلفریبی است.

۳) ای که از سرور و انقاد تو چالاکتر است دل به روی تو ز روی تو طرفیناکتر است
(۷۰/۱)

چالاک در بیت بالا و ابیاتی از این دست به معنی موزون و با اندام است و بیانگر نظریه مورد بحث، چنین است بیت:

۴) ای کسوت زیبایی بر قامت چالاکت زیبا نتواند دید آلا نظر پاکت
(۱۴۲/۱)

در مصراع اول بیت بالا بیانگر دیدگاه ارسطویی است و مصراع دوم اشارت است به دیدگاه افلاطونی این ابیات مشتق است - به اصطلاح - نمونه خروار؛ ابیاتی که می‌توان به مثابه کلیدی از آنها بهره جست و به بررسی دیگر ابیات پرداخت... در پایان توجه بدین نکته بایسته است که اگر شاعران عارف و عارف مشرب، در پاره‌ای موارد، شاید دیدگاه افلاطونی را بهتر منعکس کرده باشند، کمترین تردید در این امر نیست که هیچ شاعر چون سعدی دیدگاه ارسطویی را در زمینه چیسستی زیبایی نپرورده است.

پی‌نوشت:

۱. بازنوشته سخنرانی یادروز سعدی (اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۸ خورشیدی) این جانب است تحت عنوان بالا. بدیهی است در این بازنویسی، برخی از تعبیرها - که مناسب گفتن بوده است - جای خود را به تعبیرهای مناسب نوشتن داده است.
۲. هدف من از این گزارش کوتاه، آشنا شدن دانشجویان ادب فارسی است با این معانی. بدان امید که خود با مطالعه کتب فلسفی دنباله کار را بگیرند.
۳. در باب مباحث مربوط به «منشأ هنر» و «ارزش و هدف شعر» رک: مقاله نگارنده تحت عنوان «حکایت حکایت شعر»، چاپ شده در: حکایت شعر، نوشته رابین اسکلتن، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران،

انتشارات میترا، ۱۳۷۵ ش و در باب بحث «چیستی زیبایی» و نیز گزارشی کوتاه از فلسفه هنر رک: کلیات فلسفه، نوشته نگارنده، چاپ دانشگاه پیام نور.

۴. در باب «هستی‌شناسی زیبایی» رک: رساله چیستی هنر. اسوالد، هنفلینگ، ترجمه علی رامین، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۷.

۵. مخزن الاسرار، نظامی، «مقاله شاعری»، به ویژه ابیاتی که با این مصراع آغاز می‌شود: «بلبل عرشند سخن‌پوران».

۶. افلاطون از این معنا در رساله «فدروس» سخن گفته است.

۷. مقدمه نگارنده بر کتاب حکایت شعر یادداشت شماره ۲.

۸. برای آگاهی از دیدگاه افلاطون می‌توان از کتب تاریخ فلسفه، فصل مربوط به افلاطون بهره جست.

۹. تعبیری است برگرفته از این بیت حافظ:

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

۱۰. مولانا در مثنوی (چاپ نیکلسون ج ۲، دفتر چهارم، ص ۳۲۱ و ۳۲۲) نظریه‌های مختلف در باب منشأ هنر را بیان کرده است. نخست نظر خود را که همان نظریه عرفانی - افلاطونی است بیانی می‌دارد بدین عبارت:

نالہ سُرنا تھدید دھل چیزکی ماند در این ناقور کل

و سپس دیدگاه فیلسوفان را که معتقدند منشأ موسیقی گردش افلاک است و آن گاه نظریه دینی را از زبان مؤمنان مبنی بر این که اصل موسیقی بهشتی است.

۱۱. برای آگاهی از دیدگاه افلاطونی و ارسطویی در زمینه «چیستی زیبایی» رک: کلیات فلسفه = یادداشت شماره ۲.

۱۲. ابیاتی که از سعدی نقل شده، از نسخه مصحح مرحوم محمدعلی فروغی، چاپ انتشارات امیرکبیر است. شماره سمت چپ خط کج، شماره غزل شماره سمت راست خط کج، شماره بیت طبق این نسخه است. ترتیب غزل‌ها در نسخه دیوان غزلیات استاد سخن سعدی شیرازی، با شرح ابیات، به کوشش دکتر خلیل خطیب‌رهر، تهران، انتشارات سعدی، ۱۳۶۷ ش، چاپ دوم نیز مطابق نسخه مصحح مرحوم فروغی است.